



بیدل

گذری برکوه و کتل

بنیاد اندیشه
مهر ۱۳۹۱



محمدجان ستوده

خوانش انتقاد «نقد بیدل» اثر علامه صلاح الدین اجوقی





۱. آغاز

علامه صلاح‌الدین سلجوقی (۱۲۷۴ یا ۱۲۷۵ - ۱۳۴۹ ه. ش.)، فیلسوف، سیاستمدار، دانشمند، مترجم و محقق برجسته افغانستان، متولد ولایت هرات بود. وی حدود پنجاه و سه سال قبل کتاب «نقد بیدل» را نوشت و در سال ۱۳۴۳ ه. ش. توسط وزارت معارف افغانستان در ۵۷۱ صفحه به چاپ رسید. پس از آن نیز این کتاب در سال ۱۳۸۰ ه. ش. توسط انتشارات عرفان با ویرایش محمدکاظم کاظمی در تهران تجدید چاپ شد.

این کتاب در واقع پاسخ به نیاز زمانی بود که همه ادیبان درباره بیدل می‌پرسیدند و یکی از کسانی که محل رجوع بسیاری از بیدل‌دوستان بودند، علامه سلجوقی بود. سلجوقی به این موضوع در جاهای متعدد کتابش اشاره کرده است. او با نوشتن کتاب «نقد بیدل» پس از نگارش مقاله‌ای درباره افکار بیدل در رساله «افکار شاعر»، در واقع دریچه‌ای جدیدی برای شناخت دنیای وسیع بیدل گشود و امیدوار بود تا از این آدرس، علاقه‌مندان

بیدل و محققان این عرصه، بیشتر به جنبه‌های فلسفی و عرفانی کلام او پی ببرند.

او در صفحه ششم این کتاب در مورد محتوای کتابش نوشته است که این کتاب در واقع بحث عالم وحدت و کثرت را مورد بحث قرار داده که در مشرب تصوف، به آن عالم یا تفکر وحدت‌الوجودی می‌گویند. اما در صفحه ۱۰۹ همین کتاب، در شرح بیت «معنی بلند من فهم تند می‌خواهد/ سیر فکرم آسان نیست کوهم و کُتل دارم»، می‌نویسد که غرض از نوشتن این کتاب، در واقع شرح همین «معنی بلند» بیدل است. او با این بیان، خواسته است تا به صورت تلویحی بگوید که خودش به عنوان نویسنده این کتاب، واجد چنین شرایط است (از فهم تند برخوردار است) و تا حدی این کوه و کُتل بیدل را طی خواهد کرد. همچنان وی در جای دیگر با اعتماد به نفس بیشتری بیان کرده است که بیدل صاحب‌دل، همان کسی است که در این کتاب شرح داده شده است و زندگی‌نامه وی چندان کمکی به شناخت او نمی‌کند:

«من که بنا کرده‌ام که درباره بیدل چیزی نوشته کنم بعضی از دوستان

۱. اگر حاشیه اخیر کتاب را که برای اصلاح اشتباهات املائی آمده است، حساب کنیم، ۵۷۸ صفحه می‌شود.

دانشمند من خواستند بعضی معلومات از شخص و از حالات و سوانح بیدل به من مبذول کنند. ولی من نخواستم که از این چیزها چیزی نوشته کنم. بیدل مانند هرکس زاده و بالا گرفته و عروسی نموده و گرم و سرد روزگار را چشیده و مرده است و هیچ شبهه نیست که دو چشم و دو پا و دو گوش و یک دهن نیز داشته است. ولی من می‌خواهم بیدل صاحب‌دل را شرح دهم و بیدل عبارت است از آن‌چه من نوشته می‌کنم» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۳۰۸).

علامه سلجوقی بدین‌صورت خواسته است که بیدل را بریده از مراحل زندگی وی و شرایطی که در آن می‌زیسته است، تنها در درون متنش به معرفی بگیرد. به بیان دیگر، سلجوقی بیدل را متنی می‌دیده است که در لابه‌لای اوراق دیوانش نفس می‌کشد، نه بیدلی که گاهی در شور «شاه کابلی» مست بود و گاهی در شراب بی‌خمار «شاه ملوک» و گاهی نیز با نواب دهلی به دیدار کوهستان «بیرات» می‌رفت.

این‌که چرا نام این کتاب را نقد بیدل گذاشته است، سؤالی است که نه خود علامه سلجوقی به آن پاسخ داده است و نه در کتابش دلیل واضحی می‌توان سراغ کرد تا این نام را توجیه کند.

به هر صورت، این کتاب از جمله نخستین کتاب‌هایی است که به صورت جدی درباره بیدل نوشته شده است. تسلط نویسنده کتاب بر مبانی عرفان اسلامی و فلسفه غرب و استفاده از آن‌ها در نگارش این کتاب، تا حدی کتابش را در میان کتاب‌هایی که در این زمینه نگاشته شده‌اند، بی‌مانند کرده است.

این کتاب در واقع شرح ابیات گزیده‌ای از آثار بیدل است که نویسنده کتاب، آن را بدون ذکر منبع از جاهای گوناگون آثار بیدل انتخاب کرده است. وی پس از آن‌که برداشت خویش را از هر بیت شرح داده است، ابیاتی دیگر از همان غزل، یا مرتبط به بیت شرح شده نیز آورده است.

نویسنده کتاب، برای هر بیت یک عنوان تعیین کرده است و تعدادی از عناوین را با زهم زیر یک عنوان کلی گذاشته است. عناوین ابیات، گاهی به صورت واضح نمی‌توانند با عنوان اصلی پیوند برقرار کنند؛ به طور مثال عنوان «دوران خون» را زیر عنوان کلی «مکاتب فکری» و «افسانه و خواب» را زیر عنوان کلی «فرد و جمعیت» آورده است.

گذشته از این موارد، اما باید این موضوع را نیز نادیده نگیریم که شخصیت علمی علامه سلجوقی بر اساس اطلاعات وسیع و گسترده‌ای که از فلسفه، ادبیات، عرفان و ساینس داشته است محفوظ و محترم است. وی در این کتاب و آثار دیگر خویش نشان داده است که مرد پرکار و پر معلوماتی بوده است. تسلط وی بر ادبیات فارسی و عربی از سوی دیگر، از وی یک چهره ممتاز و قابل تکریم ساخته است.

نکاتی را که من در این یادداشت ذکر کرده‌ام هیچ‌گاه به معنای انگشت گذاشتن بر ضعف علمی و شخصیتی علامه سلجوقی نیست، بلکه صرفاً دیدگاه یک خواننده مبتدی است از کتابی به نام «نقد بیدل»، نه شخص علامه سلجوقی.

۲. آرای محققان دیگر درباره این کتاب

کتاب «نقد بیدل» در زمان خودش، نه تنها در داخل افغانستان مورد استقبال محققان و ادیبان قرار گرفت و به عنوان یکی از مراجع معتبر درباره شعر بیدل شناخته شد، بلکه در خارج از افغانستان نیز در میان ادیبان هم‌بانش، بازتاب گسترده‌ای یافت. این کتاب در افغانستان اما سراسر مورد تمجید بوده و اکثر مردمان آن را بادیده احترام نگریسته‌اند. بعداً شاید نویسندگان و محققان جوان، انتقادهایی را نیز بر این کتاب وارد کرده



باشند که به شکل مکتوب موجود نیستند. از جمله در دانشگاه کابل، وقتی مضمون بیدلشناسی را در دوره لیسانس می‌خواندیم، به یاد دارم که استاد احمدضیا رفعت می‌گفت، این کتاب (نقد بیدل) هر چیزی است إلا «نقد بیدل». او احتمالاً به این باور بود که این کتاب بیشتر از آن‌که خوانندگان جوان را به بیدل نزدیک کرده باشد، از وی دور کرده است.

«نقد بیدل» در ایران علاوه بر آن‌که مورد توجه محققانی چون شفیع کدکنی و حسن حسینی قرار گرفت، آن‌ها ملاحظاتی هم درباره این کتاب داشتند. شفیع کدکنی در مقاله‌ای تحت عنوان «نقد بیدل» نوشت که نویسنده این کتاب از هشیاری و توانمندی بالایی برخوردار بوده است و تعدادی از ابیات بیدل را از دیدگاه عرفان اسلامی و فلسفه غربی تشریح و بررسی کرده است.

آقای شفیع در کنار این‌که از نویسنده این اثر تعریف و تمجید کرد، در جاهایی نیز زبان انتقاد گشود؛ به طور مثال او یک بیت از بیدل را که توسط سلجوقی شرح شده است، به عنوان مثال برای خواننده آورده و نوشته است که ارتباط دادن برخی از ابیات بیدل با فلسفه آگزیستانسیالیسم، شبیه پیوند دادن اکتشافات علمی به آیات قرآن است که توسط بعضی از علمای دینی صورت می‌گیرد. کدکنی این پیوند دادن‌ها را تنها و تنها کار خیالی و ذوقی آقای سلجوقی دانسته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۴).

شفیعی کدکنی در مورد پیوند محتوای کتاب با عنوان آن نیز ملاحظاتی داشته است. او در کتاب «شاعر آینه‌ها» چنین نوشته است:

«در کتاب نقد بیدل، صلاح‌الدین سلجوقی با توجه به بعضی موازین نقد فرنگی کوشیده‌اند درباره بیدل سخن بگویند و برای خواننده اهل ذوق و بینش، توفیق ایشان آشکار است. شیوه کار ایشان بیشتر تحلیل و توضیح درباره زیبایی‌ها و معانی مختلف شعر بیدل است و جنبه انتقادی در کتاب کمتر به چشم می‌خورد. کاش عنوان تحلیل بیدل یا آشنایی با بیدل یا جهان‌بینی بیدل به این کتاب داده می‌شد نه نقد بیدل، چرا که نقد چیز دیگری است جز آن‌که در این کتاب آمده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹: ۳۲).

آقای کدکنی ضمن این‌که عنوان این کتاب را با محتوایش نامرتبط می‌داند، نظرش این است که باید نویسنده، اندکی درباره معرفی بیدل و فهرستی از اشعار او ارائه می‌نمود، چیزی که سلجوقی آن را بی‌فایده می‌دانست، تا خوانندگان و علاقه‌مندان بیدل بیشتر به درک موضوع می‌رسیدند.

حسن حسینی در سال ۱۳۶۷ ه. ش، وقتی کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» را نوشت، ضمن این‌که از دوستان بیدل در افغانستان، شبه‌قاره و آسیای میانه در معرفی بیدل برای ایرانیان گله‌مندی خود را ابراز کرد، پاراگرافی را به عنوان سرآغاز از صلاح‌الدین سلجوقی در صفحات نخست کتابش نقل کرد. این نقل قول اما با دیدگاه شفیع کدکنی مشابه نبود، بلکه بیانگر اهمیت کار سلجوقی در این بخش بود.

صدرالدین عینی، نویسنده پرکار تاجیکستان در کتابش (میرزا عبدالقادر بیدل) نوشته است که: «در این کتاب، مؤلف به شرح و تحلیل ابیاتی از بیدل پرداخته و برخی نکات عرفانی و فلسفی آن را با آرای متفکران معاصر مقایسه نموده است» (عینی، ۱۳۸۴: ۴۷). صدرالدین عینی کلمه «برخی» را به کار برده است تا نشان دهد که کار علامه سلجوقی، در بردارنده تمام نکات فلسفی و عرفانی بیدل نیست.

قابل ذکر است که صدرالدین عینی، حیدر ژوبل، پروفیسور بچکا،

مهم‌ترین اصل برای یک منتقد، رعایت بی‌طرفی و دخل‌ندادن احساسات و علایق شخصی خودش در کار نقد است؛ به این معنا که منتقد در واقع، نه مدافع واقع می‌شود و نه متخاصم، بلکه به عنوان یک ناظر صادق که هیچ تعلق به هیچ طرفی ندارد، متن را بررسی و «سره» را از «ناسره» جدا می‌کند.



پروفیسور بوسانی و حتا شفیع کدکنی، از باورهای فلسفی بیدل، برداشت‌های متفاوت‌تری نسبت به محققان دیگر داشتند که در این جا لازم به شرح آن نیست.

اگر از ذکر مباحث مقدماتی و نظر دانشمندان دیگر در مورد علامه سلجوقی بگذریم و واقعا بفهمیم که کار سلجوقی چه گونه است، باید کتابش را برداریم و بخوانیم، آنگاه ابراز نظر کنیم. من به این باورم که اتکای مطلق به آرای دیگران، هرگز رهگشای ما در کار مثمر تحقیقی نخواهد بود، بدین سبب ناگزیرم برداشت خویش را پس از خوانش این کتاب با خوانندگان شریک بسازم.

۳. علامه سلجوقی؛ منتقد بیدل یا مرید وی؟

یک منتقد دارای اوصاف و اصولی است که باید در کار خودش به آن پابند باشد و در سراسر متن انتقادی‌اش، این اوصاف برای خواننده قابل درک نیز باشد. متن انتقادی نیز اعتبار خودش را از رعایت همین اصول کسب می‌کند و اعتماد خواننده را به دست می‌آورد. مهم‌ترین اصل برای یک منتقد، رعایت بی‌طرفی و دخل‌ندادن احساسات و علایق شخصی خودش در کار نقد است؛ به این معنا که منتقد در واقع، نه مدافع واقع می‌شود و نه متخاصم، بلکه به عنوان یک ناظر صادق که هیچ تعلق به هیچ طرفی ندارد، متن را بررسی و «سره» را از «ناسره» جدا می‌کند.

سلجوقی اما به‌طور آشکارا در «نقد بیدل» از این اصل عدول می‌کند و مستقیماً زبان به ستایش می‌گشاید. گاهی چنان می‌شود که علامه مذکور، به جای تشریح و توضیح ابیات، به ستایش خود بیدل می‌پردازد؛ به طور مثال در شرح بیت «گه از وحدت نفس راندم، گه از کثرت جنون خواندم/ شنیدن داشت هذیانی که من نغزیده می‌گفتم» به جای تشریح آن، به توصیف خود بیدل پرداخته و مقام عرفانی و ادبی او را چنین وصف کرده است:

«هذیان‌های تو ای بیدل! ای صاحب‌دل حقیقی! بلندترین قله عرفان و ادب است. آیا تو می‌دانی که تا کنون هیچ‌کس از شعراء و صوفی‌ها به این پایه عظمت و این ذرّوه بلندی سخن نگفته‌اند...» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۵۵).

سلجوقی در حاشیه بیت: «مبادا بیدل آن گنجی که می‌گویند من باشم/ مرا هم روزگاری شد که با ویرانه می‌سازم» نوشته است که: «آری! ای بیدل صاحب‌دل! تو گنجی و من ویرانه توام و هر کسی که تو را می‌جوید از من بجوید.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۲۰۹). این جمله عاطفی - ندایی و اظهار علاقه او به بیدل به عنوان یک محقق منتقد، جالب توجه است. در ضمن، وی در این جمله، خود را گنجی برای ویرانه بیدل تصور کرده است که

علاقه‌مندان این گنج باید به وی رجوع کنند و به بیدل برسند.

این رویکرد علامه، در جاهای دیگر نیز به وضاحت قابل مشاهده است؛ به طور مثال در حاشیه غزل «نبری گمان که یعنی به خدا رسیده باشی/ تو زخود نرفته بیرون به کجارسیده باشی...» نیز نتوانسته است جلو احساسات خویش را بگیرد و چنین نوشته است: «جزاک‌الله ای بیدل! ای شاعر آسمانی!» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۲۵۴).

شواهد متعدد نشان می‌دهد که علامه سلجوقی، به ابیات و غزل‌های بیدل با رویکرد یک دوست عاشق نظر داشته است. جنبه انتقادی در کتابش چندان دیده نمی‌شود، بلکه خواننده با شرح آمیخته با توصیف مواجه است. ابیاتی که در این کتاب انتخاب گردیده است نیز ابیات مطابق ذوق خود علامه است. او در واقع ابیاتی را گلچین کرده و به شرح و توصیف آن پرداخته است. او در جای دیگر، وقتی چند بیتی را از بیدل درباره زندگی نقل می‌کند و به این مصرع می‌رسد «وقف بهار زندگی است، لیک کجاست زندگی؟» بازهم تحت تأثیر عواطف خویش قرار می‌گیرد و در مقابل آن بیت، توضیحاً پاسخ می‌دهد: «زندگی در شعر تو است، ای عبدالقادر بیدل!» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۶۱).

به این ترتیب سلجوقی در موارد متعدد، از یک منتقد فیلسوف، به یک مرید خالص تبدیل می‌شود که در مقابل مرشدش رفتار مریدانه دارد. او در جای دیگر کتاب خویش، در شرح بیت «ما غافلان فسانه حاجت کجا بریم/ ای نه سپهر کاسه دست گدای تو» نوشته است که: «به همان اندازه که کلمه گدایی نزد منفور هست و بود، به همان اندازه بلکه به هزاران درجه بیش از آن به این گدایی بیدل که به آستان کبریایی دارد، افتخار می‌کنم.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۲۶۶). این گونه موضع‌گیری از عهده یک مرید برمی‌آید، نه یک منتقد بی‌طرف.

این که سلجوقی در موقف مداح بیدل و حتا مدافع او قرار بگیرد، محل انتقاد و سرزنش نیست، بلکه زمانی این کارها اشکال دارد که خواننده، این حالت را در متن انتقادی و تحقیقی مشاهده کند. باید یادآور شد که علامه سلجوقی در اساس با نگاه منتقدانه وارد این بحث نشده است، بلکه او با خوش‌بینی و عشق به کلام بیدل، این کتاب را نوشته است. به قول سهراب سپهری که گفته بود: «قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه اشکال» (سپهری، ۱۳۸۹: ۱۹۴). علامه سلجوقی نیز با همین نظر به آثار بیدل نگاه کرده است.

از سوی دیگر کار علامه سلجوقی به صورت گزینشی- سلیقه‌ای و بدون منبع است؛ بدین معنا که ابیاتی را از جاهای گوناگون آثار بیدل، بدون ذکر منبع، آورده است. او حتا نقل قول‌هایی را نیز از فیلسوفان و دانشمندان دیگر بدون ذکر منبع، نقل کرده است.

او در واقع تمام جهان‌بینی بیدل را در محک «نقد» قرار نداده است. بیدل، شاعری است بزرگ و پر حرف. جنبه‌های گوناگون تفکر او با ابیات گزینشی برجسته نمی‌شود، به طور مثال؛ بیدل درباره بهشت و دوزخ بسیار سخن گفته است که در این کتاب از آن چشم‌پوشی شده است.

این که علامه سلجوقی در یک جایی از کتابش نوشته است که وی به شرح دیدگاه وحدت‌الوجودی بیدل می‌پردازد، درست؛ اما عنوان کتاب چیز دیگری می‌گوید و بیانگر محدودیتی نیست. با این حال، در جای دیگر نیز نوشته است که هدف از نگارش کتاب، هموار کردن کوه و کُتل بیدل است.

علامه سلجوقی در یک جایی از کتابش نوشته است که وی به شرح دیدگاه وحدت‌الوجودی بیدل می‌پردازد، درست؛ اما عنوان کتاب چیز دیگری می‌گوید و بیانگر محدودیتی نیست. با این حال، در جای دیگر نیز نوشته است که هدف از نگارش کتاب، هموار کردن کوه و کُتل بیدل است.



اگر چنین هم باشد، بازهم به تشریح دیدگاه وحدت‌الوجودی وی خلاصه نمی‌شود.

۴. سخنرانی‌های پراکنده سلجوقی در بخشی از کتاب

با حفظ احترامی که به شخصیت علمی علامه سلجوقی دارم، اما به عنوان یک خواننده نسبتاً جدی متن، این کتاب مرا به یاد صنف‌های درسی برخی از استادانم در دوره مکتب و بعداً در دانشگاه کابل انداخت که وقتی آن‌ها ساعت درسی را با درس پر نمی‌توانستند، بیش از نصف زمان درسی را به نصیحت شاگردان یا گله‌مندی از دولت و مردم می‌گذراندند.

وقتی مباحث صد صفحه اول این کتاب را خواندم احساس کردم که در صنف درسی سال‌های ۱۳۸۷ هجری در دانشگاه کابل نشسته‌ام و استاد محترمی مشغول سخنرانی است. آقای سلجوقی در جاهای گوناگون به مباحثی پرداخته است که ارتباطی با عنوان بحث نداشته است. شاید تعدادی بر من اعتراض کنند که ایشان بیهوده سخن نگفته‌اند، بلکه مطالب علمی را بیان کرده‌اند. با این حرف‌شان موافقم، اما حرف اصلی این است که مطالب علمی نیز باید در جای مناسب آن گفته و نوشته شود.

حبیب نوایی در معرفی ابعاد شخصیتی و علمی استادش صلاح‌الدین سلجوقی نوشته است که وی می‌توانست حتا روی موضوعات پیش‌پا افتاده، ساعت‌ها صحبت کند و غالباً وقتی در مورد موضوعی صحبت می‌کرد، در اطراف و حواشی آن نیز بسیار سخن می‌گفت.

او ویژگی استادش را چنین بیان کرده است: «وقتی مثلاً بگوید رنگ دهلیز را عوض کنند این سخن را می‌گوید در اطراف آن مقدار زیادی مطالب دیگر هم می‌گوید و غالباً نظریات دیگران را بیش از نظر خود عملی می‌داند.» (نوایی، ۱۳۸۲: ۹). یا می‌نویسد که: «در نزد سلجوقی همه چیز دانش است. حتی کلمه خشک و پیش‌پا افتاده سنگ و چوب هم برای او جهانی است از دانش. چنانچه هرگاه امروز بخواهد تنها درباره چوب یا سنگ بگوید و بنویسد صفحاتی می‌نویسد و ساعات پی‌هم در اطراف آن‌ها سخن می‌گوید.» (نوایی، ۱۳۸۲: ۱۴).

این ویژگی در کتاب نقد بیدل نیز به وفرت مشاهده می‌شود. در بسیاری از موارد، مطالب نامربوط را زیر عنوان بحث می‌آورد که باعث سردرگمی خواننده تازه‌کار می‌شود؛ به طور مثال زیر عنوان «آن طرف سخن»، پاراگرافی

را این گونه آغاز می‌کند: «و ما باید این جا نظری بیندازیم که چه فرق است بین بیان بیدل و سخنان دیگران و هم بین طرز تفکر و تأمل او و دیگران؟» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۹)؛ اما وی طوری که خواننده انتظار دارد تا فرق میان بیان بیدل و دیگران را بداند، سخنش را ادامه نمی‌دهد، بلکه شروع می‌کند به تشریح چستی شعر و تعریف آن از منظر عرب‌ها و اروپایی‌ها و در ضمن آن، نظر انتقادی خویش را نیز بر آن می‌افزاید.

وقتی از تعریف شعر رهایی می‌یابد، به تشریح انواع قالب‌های شعر رو می‌آورد و این که عرب‌ها و اروپایی‌ها چه چیزهایی را شعر می‌نامیدند و آن را از کدام منظر دسته‌بندی می‌کردند و دسته‌بندی آن‌ها چه مشکلاتی داشت. این حواشی درون‌متنی حدود ۱۵ صفحه از کتاب را احتوا می‌کند و در نهایت نیز به آن پرسش اول که چه فرقی است میان سخن و تفکر بیدل با دیگران، به روشنی و وضاحت پاسخ نمی‌دهد.

قابل ذکر است که نویسنده مذکور دریایی از اطلاعات بوده است. فلسفه، دین، عرفان و تا حدی علوم طبیعی، همه رام قلمش بوده‌اند. به همین دلیل، خواننده کتاب، بیشتر از آن که به چگونگی سخن و فکر بیدل پی ببرد، به وسعت معلومات عمومی و دقیق نویسنده متن مجاب می‌شود.

در صفحات متعددی، نویسنده کتاب، بیش از آن که به نقد بیدل پرداخته باشد، به کلیاتی پرداخته است که نمایانگر علاقه نویسنده به فلسفه وحدت وجودی محی‌الدین ابن عربی است. در صفحات مقدماتی کتاب، نویسنده در پی تشریح و توجیه برتری دین اسلام و عرفان اسلامی بر تمام فلسفه‌های جهان است. صفحاتی را نیز برای توجیه برتری پیامبر اسلام بر تمام انسان‌های دیگر اختصاص داده است.

اگر بخواهیم بدانیم که آیا سلجوقی در هنگام نوشتن کتاب «نقد بیدل» فیلسوف بود یا خیر، پاسخ منفی است. سلجوقی در قسمتی از متن خویش می‌نویسد که به دلیل مبتلا شدن به خناق صدری، دو سال پیش از نوشتن این کتاب، از فلسفه بیزار شده است و نوشتن کتاب «سرگذشت یتیم جاوید»^۱ حال او را بهتر کرده است، اما به این دلیل که بیدل فیلسوف را بتواند شرح دهد، ناگزیرانه به فلسفه تماسی گرفته است:

«این جا دلیل دیگری نیز هست که من حتی‌الوسع از اصطلاحات [فلسفی] دوری گزیدم. من قریباً دو سال قبل از این، مورد حمله خناق صدری (جمودالصدر) واقع شده بودم. و آن وقت همه طومارهای فلسفی خود را درهم پیچیدم و به «سرگذشت یتیم جاوید» اشتغال نمودم. در آن وقت امید من در این که آن سرگذشت مبارک را به انجام خواهم رساند خیلی کم بود. ولی نوشتن آن اثر مبارک به من همت و نیرو داد و حتی که نور چشم و قوت قلب خود را کنون به درجه می‌بینم که از ده سال پیش از این هم بهتر است.

من بعد از این لازم دانستم که از قلمرو دل، پای به کشور دماغ نگذارم. ولی بیدل مرد فیلسوفی نیز هست و تصوف بعضی اوقات به فلسفه تماسی می‌کند.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۷).

به این ترتیب، سلجوقی به عنوان یک فیلسوف وارد کارزار بیدل‌پژوهی نشده است، بلکه در شرح بیدل تنها از اطلاعات و دانش فلسفی اش برای شرح برخی از ابیات وی استفاده کرده است.

۱. سرگذشت یتیم جاوید کتابی است از محمد شوکت تونی به زبان عربی در باره زندگی پیامبر اسلام که علامه سلجوقی آن را ترجمه کرده است.

نویسنده، ذیل عنوان «حقیقت مرهون مجاز» نیز بیش از آن که درباره عنوان سخن براند، درباره ایجاد واژه‌ها و اصطلاحات جدید در شرق و غرب توضیح مفصلی داده، اما آن گونه که توقع می‌رود، بازتاب این موضوع را در آثار بیدل بیان نکرده است.

اگر بگوییم که اطلاعات وسیع نویسنده این کتاب که در مورد هر چیزی از شرق و غرب می‌دانسته است، گاهی هم برای خود ایشان و هم برای خوانندگان وی مشکل ساز شده است، خیلی بی‌جا نگفته‌ایم. دلیلش این است که خواننده در میان انبوهی از اطلاعات گوناگون، مطلب اصلی را گاهی گم می‌کند و یادش می‌رود که دارد درباره بیدل متنی را مطالعه می‌کند. خواننده‌ای که به دنبال اصل مطلب می‌گردد، گاهی ناگزیر می‌شود که پابه پای نویسنده، از شرق تا غرب بدود و در آخر نیز یا خسته می‌شود یا تشنه لب برمی‌گردد. خواننده با توجه به عنوان کتاب و سرفصل‌های آن، به دنبال آشنایی با فلسفه و عرفان نیست؛ زیرا آن مبحث جداگانه

است و باید زیر عنوان جداگانه‌ای بحث شود. توقع خواننده این است که هر چه سریع‌تر ردپای بیدل را در این مسیر پریچ و خمی که نویسنده در میان آثار و آرای فیلسوفان شرق و غرب می‌پیماید، پیدا کند. به این دلیل، بسیاری از صفحات این کتاب، توقع خواننده را بر نمی‌آورد.

این روال نوشتن همچنان در متباقی صفحات ادامه می‌یابد؛ به طور مثال در ذیل عنوان «ناسازگاری الفاظ» به طور مفصل به بحث هنجارشکنی و هنجارگریزی در شعر مولانای بلخی می‌پردازد و یازده غزل او را مثال می‌دهد. در این قسمت، خواننده خود را با متنی مواجه می‌بیند که گویا در شرح سخن و تفکر مولانا نوشته شده است تا این که به بیدل پرداخته باشد.

در جایی زیر عنوان بالا، نویسنده با جمله «من در این روزها دو کتاب مطالعه کردم که

لفظ مقدس «الله» عنوان هر دو بود» (سلجوقی،

۱۳۴۳: ۴۹)، به معرفی این دو اثر و نویسندگان آن می‌پردازد و در نهایت هیچ پیوندی میان آن دو کتاب و متن زیر قلم خودش برقرار نمی‌کند. خواننده منتظر است که بدانند این دو کتاب چه مطلبی برای موضوع بیدل یا با عنوان «ناسازگاری الفاظ» دارد، اما در نهایت پاراگراف بعدی با جمله «اگر راست بگویم همان قدری که خدای بی‌چند و چون در غزل فوق مولانا تجلی می‌کند، در هیچ علم و فلسفه به آن زیبایی تجلی نکرده است» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۴۹)، ختم می‌شود.

نویسنده، باز هم ذیل عنوان مذکور (ناسازگاری الفاظ)، بحث مفصلی را درباره شعر جدید و این که شعر جدید باید چگونه باشد، به راه انداخته است و برای آن خط و نشان تعیین کرده است؛ بدین گونه: «از این رو شعر جدید باید بیشتر اشاراتی به علوم و افکار و تأملات داشته باشد؛ زیرا اهمیت این اشیاء امروز بارها زیادت است نسبت به دیروز.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۶۰).

وی در ادامه با ابراز دل‌بستگی به اشعار مولانای بلخی که شعر او هم



فلسفی و اخلاقی بوده و هم صوفیانه و هرکس به قدر ظرف خود از آن برمی‌دارد، ادامه می‌دهد: «ولی شعر جدید اگر می‌خواهد میدان مسابقه را ببرد باید عین این کار را بکند؛ ورنه گمان نمی‌رود شعر جدی تنها و تنها به نیروی غریزه جنسی بتواند دختران و پسران راکت‌سوار آینده را قانع سازد.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۶۱).

وی زیر همان عنوان، دریچه دیگری را باز می‌کند به سوی سبک و سبک‌شناسی و در آن سبکی را به نام هندی کاملاً رد می‌کند و نام آن را «تغزل تصوفی» می‌گذارد. وی بحث مفصلی درباره سبک شعرای قدیم دارد و درباره سنایی، خاقانی، سعدی و حافظ نیز بحث مفصلی کرده است. لازم به ذکر است که اگر قرار بود، نویسنده درباره سبک بیدل سخن بگوید، می‌توانست از عنوان نزدیک‌تر به محتوا استفاده کند تا خواننده به راحتی بتواند، موضوعات را مرتب و یک‌دست در ذهن خویش بسپارد.

نویسنده مذکور، ذیل همین عنوان به معرفی ساقی‌نامه و تعریف شعر نیز پرداخته است که خود می‌تواند، عنوان جداگانه‌ای باشد.

نویسنده کتاب «نقد بیدل» ذیل عنوان «لفظ زنجیر معنا نیست» به سان عناوین پیشین، بازهم مقید و متمرکز به اصل موضوع نیست، در کنار این که درباره معنای ضمنی و استعاره‌ی واژه‌ها در آثار شاعران به خوبی اشاره می‌کند، اما باری افسار سخن را به سوی زندگی و مزار بیدل می‌چرخاند و بیش از یک صفحه را به شرح این موضوع اختصاص می‌دهد (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۸۷). سلجوقی در همان‌جا، نظر سید محمد داوود حسینی را مبنی بر موجودیت مزار بیدل در کابل نیز تأیید می‌کند.

نویسنده مذکور در ادامه همین بحث، به مبحث نامرتب دیگری نیز می‌پردازد. او هفت صفحه را، از صفحه ۸۸ تا ۹۴، به شرح سرگذشت شعر اختصاص می‌دهد. این که بررسی مفصل تاریخچه شعر با عنوان «لفظ زنجیر معنا نیست» چه ارتباطی دارد و به کدام دلیل وارد این بحث شده است نیز برای خواننده قابل تأمل و دلگیر است.

سلجوقی در ذیل عنوان «نفس شیشه‌گر» بحث جالبی را در مورد پیوند ادبیات با علوم دیگر و نقش شاعران در تکوین تمدن جدید و این که برای عالم، فیلسوف و صوفی چقدر مهم است که به زبان و پهلوه‌های گوناگون واژه‌ها دسترسی داشته باشند، پرداخته است. توانایی وی در این گونه مباحث حیرت‌انگیز و شگفت‌آفرین است. اما بازهم به روال قبلی پابند

۱. این یک نگاه خوشبینانه و غیر علمی به موضوع است. اسناد آقای سید داوود حسینی به اندازه کافی مدلل و درست نبود به همین دلیل، نه محققان دیگر آن را تأیید کردند و نه پس از آن قبر بیدل در خواجه رواش مشخص گردید. در نقل قولی را که سید داوود حسینی از علامه سلجوقی در مقاله خویش زیر عنوان «فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم» آورده است، علامه سلجوقی حتا ادعای افغانستانی بودن بیدل را کرده است: «می‌دانم بیدل در آینده قبری در هند نخواهد داشت. بهتر است افغانان او این مرد نامی خود را در آغوش بگیرند...» (حسینی، ۱۳۸۸: ۵۷)

چارچوب بحث باقی نمانده است. او در آخر این بحث در مورد مواجه شدن زبان ساینسی ما به قحطی الفاظ اشاره کرده است و در سه مورد به وزارت معارف پیشنهاد داده است تا این کمبودی را جبران کند. او سومین راهکار برای نجات از قحطی الفاظ را به وزارت معارف چنین پیشنهاد کرده است:

«سوم: هم ممکن است که ممالک شرقی زبان عربی را برای خود مانند زبان لاتین بدانند و از آن در اصطلاح و تعبیرات علمی خود استفاده کنند که این آسان‌تر است و این کارها و اتخاذ و انتخاب این طرق مربوط است به وزارت معارف که از کدام راه می‌خواهد و می‌تواند به دفع و رفع قحطی الفاظ بپردازد.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۹۹)

حشونگاری دامان سلجوقی را رها نمی‌کند. او وقتی به توضیح بیت «بر غفلت خلق خفت مچینید/ منظور ناز است آینه‌شاه» می‌رسد، برای توضیح آن به بی‌تی از حافظ اشاره می‌کند که «گر تیغ بارد از کوی آن ماه/ گردن نهادیم الحکم لله» و مابقی چهار صفحه را به مقایسه تسلط سعدی، حافظ، خاقانی، مولوی، جامی و آملی بر ادبیات عرب اختصاص می‌دهد و مفصلاً توضیح می‌دهد که آن‌ها چه اندازه بر شعر عربی مسلط بوده‌اند (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۴۹-۱۵۳). این موضوع با آن که خالی از ارزش نیست و در نزد محققان ادبیات اهمیت بسزایی دارد، اما شرح چنین موضوعی در جایی که او می‌خواهد بی‌تی از بیدل را شرح دهد خیلی مناسب و مفید نیست.

۵. جدال با طرفداران شعر مشروطه در کتاب نقد بیدل

علامه سلجوقی همان‌گونه که در مقام مرید برای بیدل ظاهر می‌شود و در پی توجیه و توصیف او است، همان‌گونه با مخالفان سبک هندی و بیدل، دچار برخورد احساساتی می‌شود و حتا به شخصیت مخالفان سبک بیدلی، که طرفداران شعر مشروطیت بودند، با الفاظ نسبتاً رکیک می‌تازد. شاگردش حبیب نوابی نیز در مورد شخصیت وی در کتاب خویش نوشته است که: «از عیب‌هایش یکی گپ‌روی است، عصبی می‌شود ولی بعداً زود به مدارا می‌آید» (نوابی، ۱۳۸۲: ۱۵-۱۶).

سلجوقی در مبحث «ذوق عامه و پیشگاه حق» در دفاع از صاحبان ذوق برخاسته و بر آنانی که می‌خواهند شعر فارسی دری را مطابق ذوق عامه پایین بیاورند، به تند و تاخته و آن‌ها را دشمن ادب و فرهنگ متعالی دانسته است. طوری که از قرینه بر می‌آید، در این مبحث روی سخن وی بیشتر به آنانی است که باورمند بودند که: «وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت/ وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت.../ عصر عصر موت و ریل است و برق/ گام‌های اشتری بگذشت و رفت» (طرزی، ۱۳۳۱: ۱۱). سلجوقی در این بحث به صورت واضح در مقابل تجددگرایانی ایستاده است که دنیا را فقط با عینک ماده و ماشین دیده‌اند. گاهی چنان شده است که وی به جای انتقاد بر تفکر و سخن مشروطه‌خواهان و تجددگرایان، به شخصیت آن‌ها تاخته است:

«آن مردی که به طور اسکالرشیب برای مشاهده کارخانه‌های سمنت به یکی از شهرهای بزرگ دنیا رفته است و شاید در این کار از راه و یا مجرای حقیقی آن نیز نرفته باشد، حینی که به آن کارخانه‌ها داخل می‌شود، و چون زبان کافی و علم وافر و دقت وافیه و بلدیت و هوش کامل نیز ندارد، در آن محیط محصور می‌ماند و حینی که کور و یا بینا به وطن مراجعت می‌کند، باید بگوید که تمام دنیا سمنت بود و بدون ماده و مواد بناء، دیگر چیزی در دنیا نیست و به دیگر چیز احتیاجی نیست.

این مردک ندیده است که امروز زنگ‌های کلیسای لندن در روز یکشنبه همه آوازهای ریل‌ها و ترام‌ها و کشتی‌ها و فابریکه را تحت‌الشعاع می‌کند. او خبر ندارد که امروز در ممالک پیشرفته هزارها خروار کاغذ با هزاران هزار ماشین‌های ثقیله در کار نشر آثار فن و ادب و آیین است.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۰۴).

از چند صفحه‌ای که به این بحث اختصاص یافته است، معلوم می‌شود که این بحث دقیقاً در برابر جنبش ادبی مشروطیت است که به قول پرتو نادری، محمود طرزی آن را بنیاد نهاد و با همان بیت «وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت/ وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت» بر شعر سبک هندی تاخت و آن را بی‌فایده دانست. پرتو نادری می‌نویسد که محمود طرزی مخالف شعر نبود، بلکه مخالف سبک هندی بود: «شاید بتوان گفت که این شعر محمود طرزی همان مانیفست ادبی یا مانیفست شعر دوران مشروطیت است. در این شعر به هیچ وجه محمود طرزی در برابر شعر قیام نکرده است؛ بلکه به همان تصویر پردازی‌های دور از ذهن شیوه هندی، بیان مفاهیم انتزاعی و شخصیت‌دهی به چنین مفاهیمی در شعر اشاره دارد که از نظر او دوران یک چنین شگردهایی به پایان رسیده است.» (پرتو نادری، ۱۳۹۵). پیشنهاد طرزی اما این بود که شعر باید فقط شکل شعر را داشته باشد و مابقی همه‌اش در خدمت صنعت و تکنولوژی باشد؛ یعنی نظم مطلق باید جانشین شعر شود؛ چنان‌که خودش در مجموعه «ادب در فن» این کار را کرده است.

باید بنویسم که علامه سلجوقی در این بحث، به‌طور بسیار دقیق از سبک هندی، که خودش آن را تغزل تصوفی می‌دانست، نه سبک هندی، دفاع و راه را برای تجددگرایان شعرشناس تنگ و تاریک کرده است. در این بحث با آن‌که آقای سلجوقی از شخصی نام نبرده است، اما فضای کلام او بوی ستیز با دشمنان سبک هندی می‌دهد. در این بحث، سلجوقی با زبان آتشین و روح درداگین، در مقابل جنبش ادبی مشروطیت به دفاع برخاسته است که این مسأله، خواهی نخواهی موجب تحسین دوستداران بیدل خواهد بود.

سلجوقی در برابر جنبش ادبی مشروطه، هر جا که فرصت یافته، قد علم کرده است. او در جای دیگر چنین نوشته است:

«آن‌هایی که لاف آشنایی با شعر اروپایی را می‌زنند و سنگ آن را به سینه می‌کوبند چون به زبان‌های اروپای پوره آشنا نیستند. تنها آن شعرهای اروپایی را دیده‌اند که خیلی‌ها ساده و بسیط و بازاری و یا هم ترانه‌های رقص‌خانه‌های سرخ زیرزمینی پس‌کوچه‌های اروپا و مخصوصاً حصه‌های لاتینی آن بوده است. از این‌رو، خیال می‌کنند که شعر باید ساده و حتی مبتذل باشد و این‌گونه اشعاری که کوه و کوتل دارد به شدت مورد انتقاد ایشان واقع می‌گردد؛ زیرا این کوه و کتل نه در سنگ و ترازوی اروپایی مآب ایشان می‌گنجد و نه به سبک‌سری ایشان موازنه شده می‌تواند» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۱۳-۱۱۴).

سخن‌های تند سلجوقی و کنایه‌های تلخ وی، نشان‌دهنده آخرین خشم یک علامه است که در برابر یک علامه دیگر (محمود طرزی) از خود نشان داده است. خطاب کردن به «مردک» و متهم ساختن به گرفتن اسکالرشپ‌های غیرقانونی و طعنه‌هایی چون رفتن به زیرزمینی‌های چراغ سرخ، تنها زمانی از زبان یک دانشمند شنیده می‌شود که در برابر مخالفان خویش، به آخرین حد خشم رسیده باشد.

علامه سلجوقی از یک‌سو هرگز دلش نمی‌خواست است نظریه علمی داروین را، که بر اساس آن، میمون و انسان اجداد مشترکی دارند، بپذیرد و از سوی دیگر نمی‌توانسته است تا این نظریه علمی را رد کند. به این جهت ذهن او مدام درگیر این مسأله بوده است.



۶. بیدل و داروین از نظر سلجوقی

علامه سلجوقی در چندین مورد به اصل انواع و نظریه تکامل (فرگشت) داروین اشاره کرده است. از توضیحاتش معلوم است که وی از این نظریه سخت متأثر بوده است. طوری که از فضای نگارش هویدا است، علامه سلجوقی از یک‌سو هرگز دلش نمی‌خواست است نظریه علمی داروین را، که بر اساس آن، میمون و انسان اجداد مشترکی دارند، بپذیرد و از سوی دیگر نمی‌توانسته است تا این نظریه علمی را رد کند. به این جهت ذهن او مدام درگیر این مسأله بوده است.

زمانی که سلجوقی به شرح بیت: «چه شد اطلس فلکی قبا، که درید آن ملکی ردا/ که تو در زیانکده فنا پی یک دو گز کفن آمدی» می‌رسد، شادمان می‌شود و گویا پاسخ خویش را درباره فلسفه وجودی انسان پیدا می‌کند. وی می‌نویسد:

«... این تصویر [بوزینه در نظریه داروین] با آن‌که ذاتاً به آن التفاتی نداشتیم، ولی تابلوی آن را پیش رویم در خفا و آشکار آویزان کرده بودند و طبیعی است که این تصویر پژمردگی و یا فسردگی را در پنهان‌ترین مشاعر من ایجاد کرده بود.

تا این‌که بعد از یک هفته از ختم کتاب مذکور به این بیت بیدل برخوردیم و آن را در مشاعر خود مانند آن باران بهاری یافتیم که برف‌ها را می‌گدازد و سردی‌ها را می‌زداید و ابرها را پراکنده می‌کند و آفتاب رخشان امید بعد از ترشحات آن‌ها می‌تابد و...» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۱۲۸).

از نوشته بالا درک می‌شود که کتاب «اصل انواع» داروین با بیتی از بیدل که گفته بود: «هیچ شکلی بی‌هیولی قابل صورت نشد/ آدمی هم پیش از آن کدام شود بوزینه بود»، علامه را سخت دچار درگیری فکری کرده بوده است. سلجوقی در دو جای دیگر نیز در شرح بیت بیدل، یکی زیر عنوان «آدم و بوزینه» و جایی هم زیر عنوان «تطور و تدهور» به آرای داروین اشاره کرده است. او ارتباط این دو واژه (آدم و بوزینه) را صرفاً از نظر لفظ پذیرفته و نوشته است که هدف بیدل، «ارتقا و تطور» که اساس نظریه داروین است، نیست. او در ادامه می‌نویسد: «بیدل در این بیت می‌گوید. طوری که باقی فلاسفه گفته‌اند: که اشیاء عموماً در هیولی یعنی در ماده خود یکی هستند و تنها صورت است که آن‌ها را از همدیگر جدا می‌کند. و از این رو آدمی قبل از قبول صورت انسانی خود با بوزینه مشترک بود.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۳۸۰).

باید ذکر کرد که این بیت یکی از ابیات جنجالی بیدل است و بارها علاقه‌مندان او، ارتباط این بیت را با نظریه داروین، از سلجوقی پرسیده بوده است. نظر وی درباره این بیت نیز در واقع پاسخ به آن‌ها بوده است. بیدل دوستان زیادی تا کنون این بیت را تفسیر و تأویل و توجیه کرده‌اند؛ چنان‌که سلجوقی نیز کرده است. اما اکثر این مفسران، در پی رد نظریه داروین بوده‌اند.

سلجوقی در شرح بیت «همچو کوزه دولاب هرچه زیر گردون است/ یا ترقی آهنگ است یا تنزلی دارد» بازم خودش را گرفتار رد نظریه داروین می‌کند. او می‌نویسد که داروین تنها نظریه تکامل و تنازع بقا را برای زنده‌جان‌ها در نظریه خود مطرح کرد، در حالی که بیدل فراتر و عام‌تر از داروین، هم به تطور اشاره کرد و هم به تدهور (ضد تطور) که در واقع بیدل به تطور و تدهور تمام کائنات باور داشت، نه صرفاً به تکامل عالم حیات.

سلجوقی در ادامه چنین نوشته است: «آری اگر این طور فلسفه تطور و تدهوری هست باید قانون عام باشد و تمام اجزاء کائنات را در بر داشته باشد و مخصوص دنیای حیات و یا انواع آن نباشد و بلکه اجزاء طبیعت و انواع حیات و اصناف و طوایف انسانی را نیز در بر بگیرد.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۳۸۳).

اگر به معنا و زمینه بیت مذکور به دقت توجه شود، این بیت چندان ربطی به نظریه «تکامل» و «تنازع بقا»ی داروین ندارد. بیدل از یک واقعیت اجتماعی سخن گفته است. این بیت به این معنا است که شرایط این جهان همیشه ثابت نیست. موقعیت‌ها مانند کوزه (سطل) دولاب گاهی بالا می‌آید و گاهی پایین می‌رود. این‌که چرا سلجوقی حتا در شرح این بیت نیز گرفتار نظریه داروین بوده است، پاسخی جز درگیری ذهنی وی با آن نظریه ندارد.

۷. برداشت علامه سلجوقی از

مثنوی‌های بیدل

علامه سلجوقی، زیر عنوان «عرفانیات» بابتی را درباره مثنوی‌های بیدل و کتاب چهارعنصر وی گشوده است. قبل از آن‌که نظر علامه سلجوقی را بیاورم، لازم است بدانیم که بیدل چهار اثر خویش را در قالب مثنوی سروده است. به لحاظ زمان سرایش این مثنوی‌ها، نخستین آن به نام «طلسم حیرت»^۱، دومی به نام «محیط اعظم»، سومی به نام «طور

۱. سید نورالحق کاوش در کتاب «انسان شناختی بیدل» مثنوی «محیط اعظم» را نخستین مثنوی بیدل دانسته است.

معرفت»، و چهارمی به نام «عرفان» است. از این میان، عرفان دارای بیشترین ابیات است و نظر فلسفی بیدل را احتوا کرده است.

بیدل در طلسم حیرت خویش «حالات روحی انسان و اعضای جسمانی او را با اصطلاحات اهل تصوف تعبیر نموده، تعلیمات اخلاقی می‌دهد.» (عینی، ۱۳۸۴: ۱۴۸). مثنوی محیط اعظم اما به اسلوب ساقی‌نامه است و «به تعلیمات صوفیه اختصاص یافته است. در آن حکایاتی از زندگانی اهل تصوف و همچنان تصویر و تعبیر خم، می، جام و نی، تنبور و دیگر اسباب موسیقی بارم‌های صوفیزم آمده است.» (عینی، ۱۳۸۴: ۱۴۹)

مثنوی «طور معرفت» با در نظر داشت کوهستان «بیرات» نوشته شده و یادآور «کوه طور» موسی پیامبر است. «اگر مؤلف در طلسم حیرت روح را به صفت یک پادشاه فرودآمده از عالم تقدس تصویر کرده باشد، در این‌جا آن را از اجزای زمین می‌شمارد.» (عینی، ۱۳۸۴: ۱۵۱). بیدل در «مثنوی عرفان» به عنوان یک فیلسوف و متفکر ظاهر می‌شود و آرای خویش را در قالب حکایات متعدد بیان می‌کند. در واقع می‌توان گفت که این مثنوی حاصل پختگی عمر بیدل و بیانگر تفکرات فلسفی وی است.

اما علامه سلجوقی برداشت دیگری دارد. وی «مثنوی عرفان» را اولین منزلگه بیدل دانسته و پس از آن «طور معرفت»، «طلسم حیرت»، «محیط اعظم» و چهار عنصر را آورده است.

«دیباچه این سفرنامه [سیر کاروان وجود] عبارت است از «عرفان» که گویا منزل اول این سفر است و این منزل «مجردات» است؛ زیرا در این سفر وجود مطلق از حجله اطلاق (دنیای لاهوت) به دنیای جبروت (دنیای صفات) و باز به عالم ملکوت (عالم امر) نزول می‌فرماید که بعد از این منزل سفر و یا تنزل به دنیای «ناسوت» و یا به دنیای مواد، آغاز می‌شود که «طور معرفت» کاروان وجود را به دروازه عالم ناسوت می‌رساند.

و بعد از آن در «طلسم حیرت» این کاروان به حظیره جسمی نوع انسان می‌رسد و سیر می‌کند و در «مثنوی محیط اعظم» این کاروان به صومعه روح و شعور و مبادی برین او راه خود را باز می‌کند.» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۴۲۰).

علامه سلجوقی، کتاب «چهار عنصر» را نیز جزء عرفانیات بیدل به حساب آورده و نوشته است که این کتاب در واقع شرح عرفانی زندگانی یک فرد عارف است که آخرین مرحله از سیر کاروان وجود را پیموده است.

طوری که ذکر گردید، او مثنوی عرفان را اولین مرحله از عرفان بیدل و محیط اعظم را آخرین مرحله از رشد عرفانی او ذکر کرده است. برداشت سلجوقی این است که مثنوی عرفان بیدل، داستان نزول انسان از عالم مجردات به عالم ناسوت است که این سفر با مثنوی «طور معرفت» به عالم ناسوت می‌رسد. در مثنوی «طلسم حیرت» داستان به وجود آمدن انسان در دنیای ممکن و در «محیط اعظم» نیز داستان انسان با شعور و عارف به نظم کشیده شده است. به بیان دیگر، علامه سلجوقی رشد عرفانی و فلسفی بیدل را از پیری به جوانی، در سیر نزولی ترسیم کرده است، در حالی که اگر به این مثنوی‌ها نظر انداخته شود، نخستین مثنوی بیدل، «طلسم حیرت» است و آخرینش «مثنوی عرفان».

این‌که علامه به حیث یک فیلسوف، جایگاه «مثنوی عرفان» را، که به باور همه محققان دیگر، بیش از آن‌که یک اثر عرفانی باشد، فلسفی است، اولین مرحله عرفان بیدل ذکر کرده است، ناشی از برداشت وی است که ذکر شد.

۸. چند سخن دیگر

علامه سلجوقی در کتاب نقد بیدل، مرد خوشبین و خوش‌باور به نظر می‌آید؛ به این دلیل که گاهی مصروف بودن به ترجمه کتاب «سرگذشت یتیم جاوید» را برای خودش در مان و فلسفیدن را علت بیماری خویش انگاشته است. گاهی که در برابر نظریه داروین قرار گرفته است، شدیداً دچار افسردگی و تشویش گردیده و بعد با خوانش یک بیت بیدل، خود را تسلی داده و تلاش کرده است تا نظریه داروین را باور نکند. این‌گونه رفتار و باور، از یک دانشمندی که مردمان وی را فیلسوف هم می‌دانستند، بعید و عجیب است.

حاشیه‌های طولانی و بی‌ربط به عنوان، از یک سو، آوردن برخی از عناوین فرعی و بی‌ربط زیر عنوان اصلی، از سوی دیگر، مشکلی بر مشکل خواننده در هنگام خوانش این کتاب اضافه می‌کند. شاید به همین دلیل بوده باشد که شخصاً خودم، هشت سال پس از خریدن این کتاب، اکنون نسخه قدیمی‌تر آن را خوانده‌ام.

گاهی نیز چنین می‌شود که علامه سلجوقی در شرح ابیات، صرفاً به همان موضوع مورد نظر خودش می‌پردازد، بدون این که به ساختار و ترکیب واژه‌ها در ابیات دقت کند؛ به طور مثال زیر عنوان «عقدۀ ذره» در شرح بیت زیر:

اگر هستی ز جیب ذره صد خورشید بشکافت

ندارد عقدۀ موهومی من باز گردیدن

برداشت علامه سلجوقی به این صورت بوده است که بیدل در این بیت، ذره را مساوی با عقدۀ مرکب می‌پنداشته است، در حالی که خود سلجوقی ذره را از نظر ساینس، بسیط دانسته است (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۴۰۶). باید توجه کنیم که تمام سخن‌های بیدل با معیارهای ساینسی قابل سنجش نیست. اگر این طور محاسبه و برداشت داشته باشیم به نتیجه قابل قناعت هم نمی‌رسیم.

دیگر این که در بیت بالا، تشابه و نسبتی میان ذره و عقدۀ مرکب دیده نمی‌شود، بلکه در مصع نخست گفته است که حتی اگر هستی صد خورشید را از جیب یک ذره بیرون آرد، که در آن زمان باور کردنش ناممکن بود، باز هم گره و هم من باز نخواهد شد.

بیدل در این جا هیچ‌گاه عقدۀ موهوم را برابر با ذره بسیط ندانسته است، بلکه حرف ایشان در واقع بیان درگرونی از این بیت منسوب به ابن سینا است که گفته بود:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتاف

یک موی ندانست ولی موی شگافت

اندر من هزار خورشید بتافت

و آخر به کمال، ذره‌ای راه نیافت

یکی دیگر از مشکلاتی که در شرح برخی از ابیات دیده می‌شود، مقایسه آرای بیدل با آرای دانشمندان و محققان فیزیک و زیست‌شناسی است. باید به خاطر داشت که نگاه شاعرانه در بسا موارد به معنای نگاه علمی نیست.

نظریۀ داروین و انشتین بر پایه‌های علمی و تجربی استوار است، در حالی که بیدل نه در رد آن آرا نظری داده است و نه در تأیید آن‌ها، مثنوی‌ای سروده است. بیدل از جهان، برداشت خودش را داشته است؛ چنان‌که حیدر ژوبل نیز به این باور بود. ژوبل می‌نویسد: «بیدل شاعر آزاد است و آزاد فکر می‌کند، به مکتب‌های فلسفی و متون استناد نمی‌کند و خودش به تحقیق می‌پردازد، گویا فلسفه‌اش تجربی و انطباعی است.» (ژوبل، ۱۳۳۵: ۱۵).

ما می‌توانیم که برداشت شاعرانه و عالمانه را از هم تفکیک کنیم و آن‌ها را با همدیگر خلط نکنیم؛ به طور مثال، شاعر کائنات را نه کهکشان‌ها و نه کاروان ستاره‌ها، بلکه گرد رمیدن یک نخجیر می‌بیند و به تصویر می‌کشد. این تعبیر کاملاً از حوزه فیزیک و ساینس بیرون است و از نظر علوم طبیعی مبنای اساسی ندارد. پس لزومی ندارد که این گونه برداشت‌ها را صبغۀ علمی بدهیم. به این بیت توجه کنید:

نه گردون کهکشان دارد، نه انجم کاروان دارد

در این صحرا جنونی کرده باشد، گرد نخجیری

که علامه سلجوقی در این مورد چنین نوشته است: «در این چند سال اخیر، یکی از دانشمندان عقیده کرده است که دنیا یعنی این کائنات وسیع در اثر حدوث انفلاقی به میان آمده است؛ زیرا او می‌بیند که این میلیون‌ها کهکشان که در فضا دیده می‌شوند، همه آن‌ها شکل گردابی دارند که از این نقطه و نقاط دیگری به این عقیده آمده است و آیا بیدل این شعر را در اثر این طور فکری سروده و یا این که آن دانشمند طبیعی غربی گرفتار کدام تخیل شاعرانه شده است؟» (سلجوقی، ۱۳۴۳: ۴۰۹).

باید در این باره یادآوری کنم که «آن دانشمند طبیعی غربی» گرفتار تخیل شاعرانه نشده است، بلکه او براساس تحقیقات خویش، یک تیوری درباره خلقت کائنات از نظر فیزیک ارائه داده است. بیدل اما برداشت شاعرانه خویش را بیان کرده است که به این تعبیر، کهکشان و کاروان ستاره‌ها چیزی نیست، جز گرد رم یک نخجیر. بنابراین، متهم کردن بیدل به پیروی از دانشمند غربی و یا متهم کردن دانشمند غربی به گرفتار شدن به توهم و خیال شاعرانه، کار نادرست و بی‌بنیاد است.

در نهایت، این کتاب زیر عناوین رباعیات، قصاید، ترکیبات، قطعات، نکات، حکایات و اشارات و رقعات بیدل نیز مباحثی دارد که البته خوانش آن‌ها خالی از مفاد و اهمیت نیست. من به خاطر هراس از طولانی شدن متن، تنها به ذکر این عناوین اکتفا کردم.

فهرست منابع

- نادری، پرتو، نصرالله (۱۳۹۵)، «محمود طرزی و جایگاه او در شعر مشروطیت»، سایت خراسان زمین، بازبایی ۱۹ حوت ۱۳۹۶، از: <http://khorasanzameen.net/php/read.php?id=3792>
- حسینی، حسن (۱۳۶۸)، بیدل، سپهری و سبک هندی، تهران: انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
- حسینی، سید محمد داوود (۱۳۸۸)، مجموعه اشعار و مقالات سید داوود الحسینی، به کوشش سید احمد و اصف حسینی، کابل: بنیاد خیریه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی.
- حسینی، سید محمد داوود (۱۳۸۸)، مجموعه اشعار و مقالات سید داوود الحسینی، به کوشش سید احمد و اصف حسینی، کابل: بنیاد خیریه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی.
- ژوبل، محمد حیدر (۱۳۳۵)، یاد بیدل، کابل: وزارت معارف افغانستان.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۹)، هشت کتاب، اصفهان: گفتمان اندیشه معاصر.
- سلجوقی، صلاح‌الدین (۱۳۴۳)، نقد بیدل، به کوشش عبدالله رؤوفی، کابل: دیوهنی وزارت.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹)، شاعر آینه‌ها، تهران: انتشارات آگه.
- طرزی، محمود (۱۳۳۱)، ادب در فن (محمودنامه)، کابل: مطبوعه دارالسننه.
- عینی، صدرالدین (۱۳۸۴)، میرزا عبدالقادر بیدل، برگردان و پژوهش توسط شهزاد ایرج، تهران: انتشارات سوره مهر.
- کاوش، سید نورالحق (۱۳۸۹)، انسان‌شناختی بیدل (۲ جلد). بوخوم آلمان: نشر آیدا.
- نوایی، غلام‌حسین (۱۳۸۲)، علامه سلجوقی، به کوشش محمد مسعود نوایی، پیشاور: مؤسسه انتشارات ازهر.

۱. اکنون بر اساس تیوری «بیگ بانگ»، می‌دانیم که همه کائنات از انفجار یک ذره بسیار کوچک و فشرده فیزیکی به وجود آمده است.